

چون این مطلب خاتمه یافت ، پس از چهار ماه که در پابان آن رحیم هم  
بشغل جدید خود منسوب شده بود ، مجلس عقد منیره را با رحیم منعقد و کار عروسی  
دختر خود را با ردیگر چنانکه خود می خواست با رضایت و امتنان گذراند .  
بزرگنیک پنج سال از امر خسرو میگذشت ، که این مرد اعیان با شرحی که  
گذشت دختر خود را برای دفعه دوم بخاندانی که ایندفعه بیشتر از دفعه قبل محل  
رضایت و قبول او بود بشوهر داد .

منیره بخانه شوهر رفت ، درحالیکه پدر او در تسلیم حرص مادی خود هنوز  
همچنان در محو و افنای دودمان خسرو کار میکرد .  
در این کار کردن که بخصوص انجام امور مادی راجع به خسرو و کسان او  
بود ، بهمانگونه که در این امر گذشت در امور دیگر هم در بسیار مواقع روحانیت  
کمک و مشکل گشای این اعیان بوده و می باید این نکته را نیز اظهار نمود که این  
شخص در حقیقت نصف بیشتر ، موفقیت های خود را مرهون وجود ذی نفوذ و باشکوه  
روحانیت می دانست .



مطلبی که ناگزیر پیش میاید ، هیئتی که در سر راه افکار وجود پیدا میکند ،  
این مطلب با وجهه موجز خود ، و این هیئت با وضع پوشیده و کلی خود جا دارد  
تا حدی مورد توجه و تأمل قرار بگیرد ، نگاهی مبنی بر دقت و تحقیق ، و بهایت  
معرفت بر آن افکنده بشود .

آنچه که با معتقدات سروکار دارند ، اموری که بمعنویت وابسته اند هیچگاه  
سزاوار مقام آنها نیست که در آنها تنها نظر توارث و آداب مرسومه نگاهی افکنده  
شده و از آن بگذرند .

امور معنوی که همیشه می توانند هادی و راهنمای افکار و ارواح باشند .  
معتقدات و نوامیس اخلاقی ، بویژه در آنجا که لباس دین می پوشد و هیئت مذهب  
بخود من گیرد ، قوی بوده مسلح می شود ، مقتدر بوده فرمانفرما می گردد ، در هر  
زمان و برای هر جمعیت همواره بیش از همه استحقاق آنها دارد که مورد مطالعه  
و تفتیش واقع شده ، داعیه ای که برای نجات و تعالی ، و سلامتی که برای بهبودی  
و سعادت دارد از نزدیک با معرفت و حقیقت دیده بشود و شناخته بگردد .

این تحقیقات و بازرسیها در اسلحه يك سر باز که برای دفاع بدو داده میشود ، و در خود او که بدیده تأمین کننده آسایش نگریسته میشود مسلماً در هر حال بیش از «بصرف دادن سلاح» باو ارزش دارد . - کسیکه برای حکومت بر ارواح و عقاید اسلحه دست میگیرد ، غفلت بسیار بزرگ و اهمال خسران آوری است که او ، احوال او ، عقاید او ، نیت او و همه شخصیت او هیچگاه مورد مطالعه و تفتیش قرار نگرفته ، بصرف انتظارات معصوم و اعتمادات عمیق عامه مطیع و منقاد ، او را در صف حامیان ، نجات دهندگان و هادیان عامه فرمانبردار قرار داده ، آلت مهیب و قدرت عظیمی را در دسترس و اختیار او بگذارند .

این قبیل واگذاریها که بخصوص در قرون اخیر و حتی تا چندی پیش نتایج دردناک و مصیبت های جبران ناپذیری را در دودمان بشری ایجاد کرده است ، همیشه در پی همان سهل انگاریها ، اعتمادات بی جا و جهت و خارج از حد و قیاسی بود که عامه با سر بی گناه ، باقلب باک و با عصمت و طهارت روح و عقیده خود ، فقط بر اثر لفاظیها ، ریب وریاها ، هیاهو و هیمنه های هول انگیز مقاماتی که مقام روحانیت نامیده میشدند درباره یکمده مجرا داشته ، بناحق و بناحق آنها را برقلب و روح خود تسلط و فرمانروائی میداده است .

ولی بالاخره از خوشبختی های بشریت ، آنچه بیداد و تعدی که نمیتوانست مدت بیشتری از آنچه که گذشت تباهی و مصیبت در خاندان بشری ایجاد کند ، آن ظلم و اجحاف که از حد و پایان گذشته بود سرانجام در پی زیاد رویهای موحش و مخرب خود در بیشتر از نقاط دنیا از ریشه برافتاد و چندی بشریت را از نتایج غلو مشنوم و ارتجاع مخوف خود راحت و آسوده گذاشت .

اکنون ، روحانیت ازمنه گذشته ، این شئامت بزرگ که ظلم و فساد آن چیزی غیر قابل انکار است ، اینکه در هر نقطه دنیا آثاری از سقاوت و لعن باقی گذاشته و گذشته است ، اگر در یادگار های شوم آن يك قسمت مهم از اروپا جنگهای صلیبی را ، اسپانی تفتیش عقاید را ، فرانسه کشتار سن بارتلمی را ، و هر کشور دیگر خاطرات ملال بخیز دیگری را دربر دارد ، بمانم اجازه بدهید که بگوئیم و به بینیم در اقتدار و حکومت مشنوم روحانیت ما نیز در دوره گذشته چه داشته ایم .

چون این هم یکی دیگر از یادگارهای ناگوار گذشته تاریخ ما است ،  
لذا میتواند در روشنائی امروز قدری مورد مطالعه ما قرار بگیرد .

## چهارم

### - روحانیت مقتدر ولی جاهل -

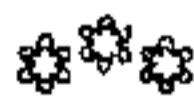
با در نظر گرفتن این مطلب میگوئیم معلوم باد که غرض ما از روحانیت  
اشخاصی است که در دوره های مختلف زمامدار این امر مهم ( روحانیت ) بودند  
آنهم نه تمام اشخاص زمامدار ، بلکه باره اشخاص که در ازمنه متمادیه از بعد  
از طلوع اسلام بروز نمودند و بدون استجماع شرایط مقرر از طرف شارع  
مقدس اسلام این مقام را بدون حق برای خود بدسیسه و اسباب چینی تهیه کردند  
و نظر باشخاص بسیار بزرگ و حائز تمام شرایط که هر کدام بنوبه خود ظهور  
نمودند و جز بوظیفه خود بهیچ امری اقدام و دخالت نکردند نداریم .  
ما برای عنوان بالا بیش از همه میتوانیم سه عنوان که هر سه صحیح و وارد  
باشند ایراد نمائیم و بگوئیم :

**روحانیت مقتدر ولی جاهل**

**روحانیت مقتدر ولی فاسد**

**روحانیت مقتدر ولی مضر**

و این هر سه را مجتمعاً بوضوح و صراحت آشکار در روحانیت تباہی آورنده  
دوره پیش ملاحظه نمائیم .



انسان را لازم است بچیزی عقیده داشته باشد . این امری است که همه  
عقول بینا و افکار روشن آن را گفته و بدان معترف اند .  
اتکات قلبی ، مؤکدات روحی ، آنچه که هیكل وجود در راهنماییهای  
اینها ، این عقربه سیاس درونی ، این قطب نمای نجات و رستگاری در دریای  
آشفته و منقلب حیات با آسایش و اطمینان خاطر بسوی کمال مطلوب و سعادت  
خود میرود ، ایمان ، این وسیله نزدیکی و تقرب بذات واجب الوجود ، بان

عظمت بالا ، که ارتباط و پیوستگی بدان سرچشمه های همه شادابی روح ، تزکیه و صفای نفس ، و در نتیجه حصول کامیابیها و موفقیت‌های پایدار و خدشه ناپذیر در دوران کوتاه زندگی آدمی است ، این امر شریف چیزی است که همیشه توانسته و میتواند در مشکلات ، در پیدچیدگیها ، در بی‌سامانیها ، در اغتشاش و انقلاب اقیانوس حوادث و واقعات زندگی مقوی امید و منجی وجود سرگشته و متزلزل آدمی گشته ، آنرا با آرامش بیشتر و زهد و اعتماد عالیتری بساحل نجات براند .

ایراد این معنی ، معنی ای که بیش از همه ذهن و عقیده ما را اشتغال کرده است در اینموقع که موضوع دیانت و روحانیت در سر راه مطالب این کتاب واقع شده برای ما خیلی ضروری مینمود . - و در تأکید همین معنی است که اظهار میداریم ، خوشبخت اند کسانی که دارای چنین ایمان و عقیده ، یعنی چنین قطب نمائی در ملک وجود خود میباشند .

اکنون ، ما همه مظاهر و تغییرات گوناگون ، شاخ و بال ها ، قیود و رسوم را که وارد و ناوارد ، بیشتر در پی تأویلات و تغییرات ناجایز ، افکاری گمراه و معرض به اصل مطلق و مبرای دین و ایمان اضافه نموده و وابسته اند بغایت با شکوهی که ایراد شد و خود بدان معتقدیم خلاصه نموده ، ایمان را چنانکه حقیقت معنای آن همان قطب نمای قلوب و ارواح است بهمین معنای خود بیان کرده ، از شرح و تفصیل بیشتری درباره آن میگذریم .

این ایمان باین تعبیر خود ، همچنانکه در قرون گذشته میتوانست مفید حال بشریت واقع بشود بلاشبهه در آینده هم همواره مورد نیاز رفاهیات و سعادات بشری است . - بنیان وجود بر روی پایه‌ها و مبانی محکمی استوار بشود چیزی نیست که بتواند موجب لغزش و فساد آن بگردد .

ولی اینک ، آنچه که در این مطلب منظور ما است موضوع این دین و ایمان ، یعنی این قطب نما در دست مقامی چون **روحانیت** است .

روحانیت میبایست یعنی مدعی این امر بوده و هست که در هدایت این قطب نما جماعات بشری را اعم از اینکه برای هر نقطه دنیا و متعلق بهر نوع دین و آئینی باشند بساحل نجات براند . - روحانیت این وظیفه را برای خود می‌شناخت ، در

حالی که آن وسیله را نیز در دست داشت .  
لکن در حقیقت این ناخدایان کشتی وجود ما را چنانکه آن قطب نما  
نشان می داد و تجویز می کرد بسوی نجات و رفاه رانده اند ؟  
اینست چیزی که فغان و ناله بشریت را بلند کرده است . ناله اروپا برای  
خود او ، ناله آسیا برای آسیا و ناله بخصوص ایران برای ایران .  
هیچ چیز مشنوم تر ، وحشت انگیزتر ، زیان بخش تر از این نیست که امور  
معنوی ، امور قلبی و روحی وسیله انجذاب مشتبهات نفسانی ، اغراض و امیال شخصی ،  
گرد آوردن مال و بالاخره موفقیت در امور مادی و دنیوی بشود . این بدون تردید  
برای هر فرقه و هر جماعت ، و برای هر نوع سلك و طریقتی که باشد امری فوق العاده  
خبیث و نفرت انگیز است ، - این کشتن همه روح حقیقت و معنویت ، بخاک سپردن  
همه معرفت و فضیلت ، محو کردن و نابود کردن همه عزت و شهامتهای اخلاقی ،  
دینی ، عقیدتی ، قلبی و روحی است . - فساد در بدترین و مخوفترین صورت و  
هیئت خود است . - چیزی است که پاکی و آرامش را از روح سلب کرده بجای  
آن زفتی ، پلیدی ، اضطراب و ارتداد بوجود می آورد . - مخلوق را بر علیه خالق ،  
خادم را بر علیه مخدوم ، حق را بر علیه حقیقت بر می انگیزد . - عبارت اخیری بر  
اثر شئامت اعمال خود يك شكاف موحش در ساختمان مصفای قلب و روح آدمی  
ایجاد کرده ، او را دشمن هر نوع مبنای شریف و مبرا می نماید .

بلی در جائیکه معنویت قربانی آز و عصیبت، جهالت ، محدودیت ، اغراض  
و فرومایگی بشود این نتیجه مشنوم بوجود می آید .

فساد که در هر چیز باشد تباهی آور است . چون ریشه خود را در امور  
معنوی داشته باشد بیش از همه میتواند مؤثر و بسیط بگردد . قدرت باطن و ابهت  
ظاهر از نخستین شرط وجود او خواهد گشت . - از درون عمیق میشود و از  
بیرون قوی . - در درون استحکام پیدا میکند و در بیرون هیمنه و جلال . - غذای  
هر ریشه دیگر را می گیرد و صرف مینماید ، وجود هر بوته دیگر را در زیر سایه  
خود گرفته و نحیف میکند . - چون ماده ای که او را غذا میدهد بسیار قوی است  
لذا سهولت و بوضعی حیرت انگیز هر دم رشد کرده ، نمو نموده و شاخ و بال زیاد  
می کند . - و در شاخ و بال گسترده های ناگوار خود همه مسائل اخلاقی ، اجتماعی ،

مدنی و حتی سیاسی را هم در سایه شوم خود فرا می گیرد .  
وقتی که اوضاع گذشته در نظر گرفته شود ، ملاحظه می گردد که ، دین

و شئون آن در دستگام عظیم روحانیت بدرستی این مقام را پیدا می کرد .  
سلاسل و قیودی میشد که بدست و پای افکار و اعمال می پیچید . - زنجیر

هایی می شد که بقامت کماک و تطور حیاتی ملت و کشور تاب می خورد . - دمل هائی  
می شد که در گلوگاه توده وجود پیدا کرده راه تغذیه و تنفس معرفت و فضیلت  
را براو مسدود می کرد . - پرده های ضخیم و تیره ای می شد که باطراف وجود  
کشیده شده ، از نفوذ کوچکترین اشعه علم و بهنائی در آن جاوگیری مینموده  
حفره های عمیق و مهیبی می شد که در برابر هیكل ترقی و تعالی سردر آورده آنرا  
در اعماق تاریک و خوفناک خود فرو می برد . گرك میشد ، ولی صورت سك را  
بر خود می گرفت . - دزد میشد ، ولی بهیئت چوبان در می آمد . - نوردیانت  
بود ، ولی شعله و لهیب آتش دوزخ از وجود او بیرون می جهید . - ملك رحیم  
بود ، ولی عزازیل میشد . - آیت عقیده و ایمان بود ، ولی سنك شیئه ایمان و  
قلم بطلان عقیده می شد . - دافع نور و واجد ظلمت می گشت . - فتوا برای کشتن  
حق ، اجازه برای بھاك سپردن عدالت ، تصویب برای افنای حقیقت . نمونه برای  
شقاوت ، سرمشق برای حرص و آرز ، قائد برای تاریکی ، پیشوا برای جهالت ،  
مشعل دار زفتی و بلیدی ، مبلغ تنبلی و بطالت . مشوق سستی و رخوت ، طرفدار  
دنیا و جاه و جلال ، هوا خواہ پول و مال ، نقطه مخالف تقوی و درستی ، مبین  
رذالت و بد نفسی ، نفس پرستی ، ظلم ، اجحاف ، تعدی ، تزویر ، خیانت ، سالوسی  
و ریا ، بد اخلاقی با تمام وجهه کریه خود می شد ، و در قبال اینها همه ، فرومایه ،  
بیرحم ، مخوف و خونخوار میشد . همان میشد که از قرنهایش خپام را و امید است که بگوید :

تو خون کسان خوری و ما خون رزان  
انصاف بده کدام خونخوار تربیم  
که سعدی را :

جماعتی که نظر را حرام میدانند  
نظر حرام بگردند و خون خالق حلال  
که حافظ را :

آتش زرق و ریا خرم ن دین خواهد سوخت  
حافظ این خرقة بشمینہ بینداز و برو  
و که صدها و هزارها دل های شریف و مهربان ، سرهای متفکر و جاہل ،

ارواح بزرگ و دلسوز را ، حتی در ازمنه ای که ازمنه رواج تعصب و دشمنی با حقیقت بود و امیدداشت که از آن بلعن و نفرین یاد کنند ، که نام آنها بزشتی و ستمکاره ای بر زبان برانند . و باز در پایان همه اینها آن میشد که برای کشور ستمدیده ما ، ایران مصیبت زده ما ؛ آنقدر خرابی و ویرانگی ، آنقدر ظلمت و جهالت و تیره روزی ، آنقدر گریه و خون از در و دیوار آن میباراند ، که بنظر میاید سالها ، شاید مدتهای مدید دیگر هم نتوان از ظلم و مصیبت ، از آثار شوم و از ضربات مؤثر آن نجات و بهبودی یافت .

روحانیت و نفوذ آن در صوری که گذشت برای ما یکنوع سل مخوف استخوانی بود ، کرم مخربی بود که از درون بقامت ملیت ، حکومت ، سیاست ، مدنیت ، برادری ، مهر و عطوفت ، عام و معرفت ، اخلاق و دیانت و بالاخره ترقی و تعالی ما چسبیده آنها خورده و بپوک می کرد . - افق روشن را برای ما تاریک می نمود . - آسایش و عزت را برای ما کم و کوتاه می آورد . - کامروائیه را می کشت ، ناکامیه را ایجاد می کرد . - اعتقاد و ایمان را می گرفت ، خرافات و قیود بس می داد . - سگ باسبان را می بست ، گرگ درنده را رها می کرد . - حقایق را در پرده نگهداشت ، اباطیل را باصور فریبنده رواج می داد . - محبتها را از بین می برد ، دشمنیها و کینه ورزیها را ایجاد می کرد . - دین را آلوده مینمود ، مردم بیکار را بدین بازی و امیدداشت . - مذهب را اساس تجارت قرار داده ، تما می ایران را بازار خرید و فروش متاع دین می کرد . - فرق مختلف مذهب باز را ایجاد می نمود ، جماعات را بقبول دسته بندیها و ادار نمود ، مردم ساده لوح و متزلزل را بنام سنی ، علی الهی ، بابی ، سیریندی و غیره و غیره که باذقت و حوصله ای هم اگر برای نامبرد تعداد آنها بکار رود شاید باز شماره تعداد آنها از عهده بر نیاید بجان هم و بهستی و شرافت هم میانداخت . - شمال را مخالف مغرب ، مغرب را مخالف جنوب ، جنوب را مخالف مشرق و مشرق را مثلا بر علیه مرکز مینمود . - ایلات را دشمن عشایر ، عشایر را دشمن شهرنشین ، شهرنشین را دشمن دهات میکرد . - خانه را کینه جوی همسایه ، کوی را خصم محله ، درون شهر را ضد بیرون شهر می نمود . - حیدریها و نعمتیها بوجود می آورد . - عربدهها و کشتارها راه می انداخت ، - هنگامه های غیر قابل تحمل ،

غوغا های خانمان برانداز ایجاد میکرد ، و در هنگامه ها و غوغا های بی حد و انتهای خود ، پای یهود ، نصرانی ، زرتشت و غیره را هم بمیان میآورد .  
الفرض کاری میکرد که تمامی آن ذلت ما و نظر تحقیر اجانب را با شدت و کراهت تمام برای ما بوجود میآورد . - يك گوهر تابناك - ایران و نژاد عالی ایرانی را - در گنداب جهالت و تیره روزی فرو برده ، از آن يك هیئت بینوا و آلوده بیرون میکشید . - و اینها همه را برای آن میکرد که يك دو روزه عمر ننگین خود را با موفقیت های مادی و اغراض بست شخصی بسر برد .  
ولی بالاخره چون تأثیر وجود روحانیت و حوزه اقتدار آن محدود بيك کشور بخصوص نمیتوانست باشد ، بلکه چیزی بود که ریشه خود را در تمام عالم اسلام داشت ، لذا بنظر میآید عطف يك توجه مختصر به هیئت کلی روحانیت در عالم اسلام در این منظور بهتر بتواند حق بیان مطلب ما را ادا کند . - اینست که بر حسب اقتضا به عطف يك نظر کلی بر روحانیت در عالم اسلام میپردازیم ، تا چنانکه فراخور است چگونگی های تمامی عالم اسلام در پرتو وجود روحانیت ملاحظه گردد .



روحانیت بطور کلی در اسلام سه وجهه می توانست داشته باشد ، یعنی دارای سه وجهه بود :

اول وجهه عمومی آن - شامل تأثیرات امور مذهبی و اخلاقی ، تبلیغ و تشویق و ترویج آنها برای کلیه جماعات و امم اسلامی در سایه وجود و نفوس او .

دوم وجهه خصوصی آن - شامل نسخ و ایجاد خصائص و ملکات ، آداب و رسوم ، و تأثیر در نظامات و مظاهر روحی يك قوم و يك کشور .

سوم وجهه ملی آن - شامل تضعیف یا تأکید مسائل ملی و نژادی ، دخالت در افکار و احساسات راجع به ملیت و قومیت ، هجوم کردن و نابود کردن یا تحریک کردن و تحریص نمودن آنها ، که البته این امور در تطور حیاتی ، در ترقی یا تنزل يك ملت میتواند صاحب تأثیر بوده و قابل ملاحظه باشند .

این امور بطور کلی در تمام وسعتی که روحانیت مقتدر اسلام در آن فرمانروائی می کرد میتواند وجود داشته باشند . اقتدار و حکومتی که بر ارواح و عقاید باشد



قطلاً بدون تأثیر در افکار و اعمال نیست .

همچنانکه در اروپا رهبانیت افلا تا دو قرن پیش دارای تأثیر وجود و نفوذ کلام بسیار بود ، در عالم اسلام و ملل شرق هم که روحانیت با قدرت و وسعت بینهایت خود در آن و در احوال کلیه اقوام آن دخالت داشت تأثیر وجود او در ساختمان اخلاق ، نظامات ، امور مدنی ، اجتماعی ، سیاسی امری مسلم بوده و چیزی غیر قابل انکار است . - و چون این اقتدار و نفوذ از منبع دین سرچشمه می گرفت ، لذا حتی پیش از حد تصور و انتظار هم در احوال زندگانیهای افراد و جماعات وارد شده ، در جزئیات امور آنها نیز تأثیر می بخشید .

این تأثیرات البته نمیتوانست بدون نتیجه باشد ؛ از اینرو در تمامی قلمرو اسلام ، در آنجا هائی که روحانیت با آن کیفیت خود حکومت میکرد يك نتیجه ساده و صحیح ، نتیجه ای که کاملاً منتج از تأثیر وجود و تبلیغ احکام و اخلاق او بود بوجود میامد .

این نتیجه که هر چه بود مولود وجود روحانیت و تأثیر احکام و اخلاق او بوده است ملاحظه میشود چیزی بود که در ازمنه تجزیه و انحطاط اسلام بیشتر هیئت خود را نمایان کرده ، خاصیت و تأثیر ناگوار خویش را آشکار مینمود . - مانند عطر فاسدی که چندی در شیشه ای محفوظ مانده بوده ، سپس همینکه درب شیشه را باز و فرصت انتشار بو و خاصیت را بدو بخشند از بوی کریه خود شروع کند که دماغها را متأذی نماید ،

نتیجه ای که از نفوذ و حکومت روحانیت در عالم اسلام بوجود میامد هرگز بدان نحو نبود که بتواند عالم اسلام را از انحطاط جلوگیری نماید ، بلکه برعکس فقط برای سوق دادن و راندن او بانحطاط و پستی بود . - نتیجه ای بود که بطور محسوس و نمایانی اسلام و ملل اسلامی را منحل و مبتذل میکرد .

مولود شایان ملاحظه عالم منحل اسلام را روحانیت با احکام و اخلاق خود ، احکامی که مستقیماً بکوتاهی و نارسائی احکام دینی ( بنا باقتضای زمانه ) مربوط میشد ، و اخلاقی که از آلودگی و فساد او - روحانیت را میگوئیم - بوجود میامد ، چنان مفلوج و معیوب باز آورده و پرورش میداد که بعالم پرهیمنه و تاریخی اسلام بتمام جهت آن هیئت و وضعیت را می بخشید که بتواند توجه و

حیرت عالم را بانظری کنجکاو و دقیق بسوی خود جاب نموده ، موضوعی شایان تأمل و شایسته تحقیق برای علماء ، متفکرین ، محققین ، آنهاییکه در اصول عقاید و مبانی ادیان تحقیق و تدقیق نموده ، کیفیات و چگونگی های آنرا تجزیه و تشریح مینمایند بگردد .

اینده‌سنة مردم که در تفکر و تدقیق خود از تشکیل يك امپراطوری بزرگ در سایه اسلام و از تأثیراتی که احکام و مبانی اسلام در آن کشورهای پهناور ، مختلف از حیث نژاد ، محیط ، ساختمان نظامات و مراسم میتوانست ببخشد بعضی به نقابجی شدید و افراطی رسیده و بعضی دیگر با ایراد جهات عقلی و عملی انتقاداتی بر اسلام وارد نموده اند ، گرچه در اینموقع که موضوع دیانت اسلام در بین است انتقادات و نظریات آنها که راجع باصل دیانت اسلام و تأثیر آن در احوال و اعمال بیروان آن میباشد هر يك بنوبه خود برای تشخیص صحت و سقم آنها میتوانند قابل ملاحظه باشند . - ولی ما با در نظر گرفتن علت انحطاط عالم اسلام که همان وجود روحانیت است بیشتر منظور خود را یابیده ، در توجه بهیئت کلی روحانیت در اسلام ، و تأمل در کار و اندیشه او که از آن بخوبی موجبات انحطاط اسلام بیرون میراود و هر مسلمانی آنرا دانسته و تشخیص داده است بکقدم زودتر در مقصود خود جلو رفته ، از امان نظر بیشتری در این باره خودداری مینمائیم . تا شاید هم توجه و تدقیق در علل انحطاط عالم اسلام و ملل اسلامی خود بالنفسه افق را در این قسمت بیشتر روشن نموده ، موجبات تشخیص و قضاوت کامل تر و صحیح تری را برای افکار و عقاید میسر نماید .

در این منظور چون روحانیت بیشتر موضوع توجه است ، و بنابر آنکه برای روحانیت بطور کلی سه وجهه ایراد گردید که هر يك جداگانه میتوانند واجد شرح و تفصیلی باشند ، لذا با اظهار تفصیل مربوطه بهر يك بطور اختصار در ایراد منظور خود وارد میشویم .

### ۱- روحانیت از لحاظ وجهه عمومی

این معنی خیلی آشکار است که ادیان مختلف بزرگ عالم در ایجاد خود عموماً هدف باشکوهی را در برداشته ، بنابر کیفیت پایه هائیکه ساختمان دین خود را روی آنها گذارده اند ، در روحیات ، اعمال ، افکار و بالنتیجه در زندگانیهای

مادی و معنوی بیروان خود تاثیر بخشیده ، خواسته اند آنها را براهی که راه نجات و رستگاری نامیده میشود هدایت نمایند .

هر دین در تشکیل خود ناگزیر بوده که این هدف را در برداشته باشد . این علت غائی قیام ادیان است که هر دین بدین غایت میتواندست قیام نموده ، داعیه‌ای را داشته باشد . ولی ادیان همه بربك مبنا استوار نگردیده ، بلکه از لحاظ اصول در تأکید و تبلیغ امور اخلاقی ، در تلطیف احساسات و عواطف ، وعد و نوید و اعتقاد به اداش اعمال خیر و شر ، تکیه بنکات فلسفی ، حکمت باهم متفاوت اند ، - و هر يك بیشتر در تکیه نمودن بیک اصل معینی روش بخصوصی را پیش گرفته اند .

البته در بین این ادیان جماعتی بیشتر از همه میتوانند از دین خود برخوردار باشند که احکام و مبانی دینی آنها در هر زمان و هر حال تماس مستقیم و مفیدی با نوامیس زندگی اخلاقی و عملی آنها داشته باشد . - احکامی باشد که بیشتر مربوط بقانون روح و قانون فکر بوده ، در تزکیه فکر تأثیر شایان ستایشی در اخلاق و تجلی صفات و مکارم آنها بخشیده ، زمینه ترقی و تعالی افراد آنان را باستقلال فراهم نماید ، که تا در پی تهذیب روح و تعالی خصائص اخلاق فردی ، آن قوم و جماعت ترقی نمایند . - احکامی باشد که از حیث عمل تأکید امور عملی را در بر داشته ، ریشه مسائل حیاتی و آسایش اساسی را آبیاری کند . - احکامی باشد که دستورات و تجویزات آن دستخوش محیط و تصریف زمانه واقع نشود ، نژاد ، آداب ، عادات و زمان را در خود حل نماید نه آنکه در آنها مستحیل شود . - احکامی باشد که مرور زمان در او محتاج بتفسیر و توجیه نگردد ، یعنی بیشتر روح را در نظر گرفته باصلاح و تقویت آن پردازد نه بچیز های دیگر ، که اگر جز این باشد مرور زمان بناچار و بحکم ضرورت در آن تصرف نموده ، آنرا بر حسب مقتضیات و احتیاجات وقت تعریف و توجیه خواهد نمود .

بعبارت اخیری احکام و اصولی باشد که مانند احکام روحی و اخلاقی بی آنکه محتاج به هیچگونه تعبیر و تفسیری گردد برای هر زمان و هر دوره بشریت مفید واقع شده و لازمه تعالی او شناخته بشود . - همیشه محتاج الیه جماعات بوده ، قسائد و پیشو در ترقی و تعالی امور و احوال آنها باشد .

بدون تردید دینی که بر اصول اخلاقی تکیه مینماید احکام و مبانی آن همیشه

بایدار و برای همیشه لایق توجه و راهنمایی قوم خود بمعنویت و کمال میباشد. این اصل بدرستی خدشه ناپذیر است .

قیام و تحکیم اسلام در عالم قدیم بهترین نمونه ایست که برای تثبیت مراتب مشروحه میتواند شایسته تأمل باشد . اسلام با جامعیت و کمال امور معنوی و مادی خود آنقدر عظیم و با شکوه است که در مدت یکقرن توانست حتی بتوسط قومی بدوی و نیم وحشی بر بیشتر دنیای قدیم سیطره بهم رسانیده ، بطور محسوس در افکار و اعمال عالم خود تأثیر و نفوذ ببخشد . دین و تمدنی تاریخی بنام دیانت و مدنیت اسلام در عالم ایجاد نماید .

بی هیچ نوع موردی برای انتقاد ، احکام اسلام برای قوم خود آن اندازه جامع و کامل بود ، که باوضعی که هرگز خارج از اعجاب و شگفتی نیست قادر شد برای قومی که بکلی فاقد نظامات و نوامیس مفید بودند ، دینی بزرگ و افتخاری بزرگ تهیه نماید . یعنی يك قوم كوچك از اقوام مبتذل را بذروه کمال و اشتها رسانیده ، چندی آنها را آقا و صاحب اختیار دنیای متمدن قدیم کند . البته این معنی بهترین و عالیترین دلیلی بر عظمت و استحکام اسلام است .

اسلام از لحاظ امور مدنی و اجتماعی دارای این جنبه است که مشهود عالم افتاد . از لحاظ امور معنوی هم سطح اخلاق و افکار قوم خود را بطور محسوس و نمایانی بالا برد . سببیت ، خشونت ، ابتذال ، خوی و حشیگری ، تمصبهای بیمایه و مخوف داخلی ، نفاق ، عادات و آداب مذموم ، مراسم بست و نفرت انگیز را زایل نموده ، بجای آنها روح برادری ، عطوفت ، برابری و مساوات ، شهامتهای اخلاقی ، خو و روشهای عاری از تصنع و تکلف ، اجتهاد و اتفاق ، کوشش و رستاخیز و بطور کلی يك کمال مطلوب عالی که همان انتشار و عظمت اسلام بود ، در آنها دمید و تبلیغ فرمود . برای عظمت و عزت اسلام چه دلیلی بالاتر از این می تواند بود که تخم این کمال مطلوب بزرگ را در نهایت سهولت و تأثیر در مزرع همه دلها پاشانیده ، قومی بست و گمنام را در رأس شهامت ، شجاعت ، اتفاق و عزت های تاریخی دنیا قرارداد . این بلاشبهه امری بزرگ و جلیل بود ، که تأثیری چنین جلیل و با شکوه بخشید .

حضرت محمد با محاسن و شیم ملکوتی خود در رأس این دین قرار گرفت شخصاً بتمام جهت سر مشق های شایان تکریمی از تقوی ، امانت ، شجاعت ،

مسکین نوازی ، برادری و عطوفت ، گذشت و جوانمردی ، عزم و همت و شهادت گردید ، و جانشین های اولیه او ، خلفای راشدین هم ، بیشتر در تأثیر اخلاق و صفات عالی پیشوای بزرگ خود هر يك نمونه ای از اخلاق و شخصیت شدند . -

همان اخلاق و شخصیت که قادر است پست ترین و بینواترین اقوام را نمایان ترین و موفق ترین قوم دنیا نماید . بالاخره این شخصیات با آن نور و تابش مذهبی بود که اسلام را بذروه ترقی و تعالی رسانید .  
والبته اینها همه برای این بود که مشیت بزرگ الهی در باره قومی محروم و بی نام و نشان اجرا شده ، چندی آن قوم نیز بنوبه خود در درجات عزت و افتخار بسر برده ، از بینواترینها و فقارتهای مادی و معنوی زندگانی حقیر خود ، از آداب و مراسم شوم و وحشت انگیز که کم و بیش هر کس از آن اطلاع دارد بخارج گشته ، نور وحدانیت در قلوب تیره آنها افکنده شده برای هدایت شوند ،

واجب قوانین و نظامات ، فرامین و احکام دینی و اجتماعی و سیاسی گردند . (۱) .  
از این مراتب این نتیجه حاصل میشود که اسلام با آن فرامین و خصوصیات خود ، صرف نظر از هر چیز دیگر بیش از همه برای استحکام و ثبات بود . -  
مجموعه قوانین و اصولی بود که میتوانست بسهولت و در کمال قدرت و موفقیت دنیا را فتح نموده و تسخیر نماید ، بدینوسیله در راس همه احکام و مذاهب قرار بگیرد در معنا مزایا و در ظاهر مقرراتی داشت که میتوانست چون با شمشیر وارد میشد . با سپر اندازی استقبال شود .

پس ملل اسلامی شایستگی آنها داشتند که در صف اول ترقی باشند . -  
اکنون چرا این معنی نتیجه بعکس بخشید ، چیزی است که بادوار بعد از اسلام مربوط میگردد .

علم اسلام نتوانست گذشته را با آینده تعدیل نماید ، یعنی این تحمیل را باو مینمودند که در آینده هم بحربه گذشته مجهز شده و لباس گذشته را بر تن نماید . - يك چنین چیزی البته محکوم بزوال بود . ولی روحانیت این ذوال را می پسندید ، زیرا نفع او در این بوده است .

---

۱ - ماتبق من امة من اجلها وما يستأخرون ( قرآن - سوره مؤمنون - آیه ۴۲ )

هیچ امتی نمیتواند از وقت مقرر خود جلو برود و نه عقب بماند .

خلیفه و سپس روحانی در اسلام مرجع سه مقام مذهبی ، اجتماعی و سیاسی بود .- از طرفی آینده با تطور حیاتی خود جز مقام مذهبی این دو مقام دیگر را از او می گرفت .- لکن البته این امر چیزی نبود که بتواند مورد خوشایندی روحانیت واقع بشود از اینرو روحانیت با تمام قوا و قدرت خود بر علیه تطور حیات اسلام و ملل اسلامی قیام نمود ، و تا آنجا که آخرین جنبش وجود وائر نفوذ او کار می کرد از موفقیت این قیام و اقدام خود فروگذار ننمود ، تا آنکه در نتیجه عالم اسلام و ملل شرق را با آخرین درجه ذلت و انحطاط خود نزول داد .

اسلام غیر از مذهب مجموعه دقیق و کاملی از قوانین و نظامات برای اداره امور کشور و جماعات آورد ، هرج و مرج و بی انتظامیهای جاری را بکلی نسخ ، و با در نظر گرفتن همه دقیق و نکات انتظام و آرامش احکام جامع و بسیطی که بتمام معنی مفید حال قوم خود واقع میشد ایجاد و اجرا داشت .- این قوانین البته عالیترین و کامل ترین دستورات و نظاماتی بودند که میتوانستند برای یک قوم فاقد قوانین و نظامات ضروری باشد .- ولی بعالم چندی در مدت کمی پس از پیدایش و توسعه اسلام ، نظامات آن برای سایر کشورها بر حسب مقتضیات آنها تحریف گردید . بطور یقین هم این امر مخالف شریعت و حکمت شارع مقدس اسلام نمیتوانست باشد .- چه یکی از ارکان مهم آسایش و ترقی یکقوم آنست که همیشه بتواند فراخور مقتضیات عصر و موقع خود نظاماتی برای خویش وضع نموده ، امور خود را اداره نماید .

کشوری مانند ایران که قبل از اسلام دارای تمدن و آثاری بسیار بزرگ و درخشان بود ، و در سایه نظامات ابتکاری و بی سابقه خود تمام امپراتوری خود را بانظم و نسق و آسایش کامل اداره میکرد ، چنین طرز اداره کردی که از ساتراپ هخامنشیان تا انتظام و افضلیت فرمان ساسانیان همه جا کشور پهناور ایران را بدرستی و کمال اداره مینمود ، یا کشوری چون مصر فراعنه که دارای هیبتی بنام دیوران بود ، قبول نظامات شبه جزیره عربستان مسلماً امری بدون اشکال نبوده و نمیتوانست باشد .- بهمین دلیل زودتر از همه نظامات و فرامین کشوری و اجتماعی تاحدی برای این قبیل ملل در همان ابتدا تحریف گردید . بزرگترین قوانین دنیا ، قوانینی از قبیل قانون سلن و ناپلئون هم تغییر

و تبدیل می یابند. - همه جا خواهشهای عصری ، حس ابتکار و رفع احتیاج اقوام فراخور موقع و محل خویش ایجاد قانون مینماید . در این مورد بگذشته پابند بودن امری ناشایست و زیان بخش است .

اسلام اولیه که اینگونه نکات را مراعات میکرد ، بعدها که اینگونه احتیاجات و ابتکارات زیادتر و محسوس تر میشد حصول بدان برای اقوام اسلامی میسر نمیکشت ، و این در موقعی بود که روحانیت جاهل و مغرض با تمام هیئت کریه خود در عالم اسلام توسعه و نفوذ یافته ، باجوش و خروشهای ساختگی ، و با صدای ناگوار و مزاحم **واشریعتا و وادینای خود** که از منبع اغراض و امبال شخصی او سرچشمه میگرفت در میان افتاده ، بوضع اسف آوری عالم اسلام را آلوده و مقید مینمود . - این آلودگی و قید که از زمانی پیش باجبهه نامیمون خود در عالم اسلامی آشکار شده و از حرکت او بسوی آسایش و عزت جلوگیری مینمود نمایان ترین و مؤثرترین ضربه است که از مقام جاهل و نالایق روحانیت بر پیکر اسلام وارد می گشت . از اینجاست که تأثیر شوم وجود روحانیت در عالم اسلام و ملل اسلامی که آنها را منحط و ذلیل نمودند آشکار میگردد .

دستورات سیاسی و اجتماعی جامع و مفید اسلام برای زمان و قومی «نبود» که فاقد نظامات سیاسی و اجتماعی بودند . - با آنکه تطور که در حیات دنیا چیزی نسخ ناپذیر است هر زمان با قدمی که بجای بر میدارد ، با هیئتی که از خود نمایان و نمایان تر میکند بخودی خود و بحکم ضروریات زمان خود ایجاد نظامات مینماید . - چون محیط نمیتواند تابع لوح محفوظ نظامات باشد لذا بر حسب مقتضیات و احتیاج خود در نظامات جر و تعدیل نموده ، در تحریفات آن بی نیازی و آسایش خویش را می جوید .

نسخ و ابطال دستورات گذشته نه يك امر نافي و در خور تأسف است ، بلکه نخستین شرط ضروری کمال و رفاهیت است . - ناموس ترقی اینطور حکم میکند ، تحول اعصار اینطور تجویز مینماید . - بگذشته رنگ و رو بخشیدن ، آنرا پیشرو خود قرار دادن ، شکست و نکبت آینده را استقبال نمودن است . - قانون در مقابل آن بی مایه میشود ، زیرا اصل احتیاج اعمال نفوذ میکند . - ضرورت زندگی بر همه جلو میافتد ، بر همه فایق میشود ، همه را برای نسج و قوام خود خورده و هضم میکند .

دستوراتی که فاقد مقتضیات زمانه باشد، محکوم بزوال میگردد . - و چون در نظر گرفتن ضروریات و اقتضای زمانه برای هر نوع دستوری که باشد نامیسر و غیر ممکن است ، لذا محکومیت آن بلك امر قطعی است . بزرگترین و جامع ترین قوانین دنیا در معرض این تزلزل و تحریف واقع شده اند . - این تحریفات میتوانند مفید بحال محیط واقع شوند ، ولی البته دلیل تخفیف و تحقیر قانون نیستند ، روح قانون گذار همواره بزرگ و شریف است . معینا آسمانی بودن قانون هم وقتی ستایش و تکریم خود را دربر خواهد داشت که نجات و بهبودی حال بشریت را دامل باشد . - عطوفت پروردگار بیقین و ایمان خارج از آنست که تباهی و ذلت افراد و اقوام را ناظر باشد .

« با همه اینها هرگاه بدقایق دیانت اسلام توجه شود بخوبی دانسته میشود که این تطورات و مقتضیات ازمنه و عمل نمودن بلاوازم آن نه مستلزم نسخ و ابطال احکام اسلامی است و نه موجب تحریف و تبدیل آنها است و ابدأ تنافی با خاتمیت پیغمبر مقدس اسلام و اینکه حلال محمد حلال الی یوم القیمه و حرامه حرام الی یوم القیمه ندارد . »

روحانیت اسلام میتواندست باین مسائل ساده و موجه توجه کند ولی هرگز نمیکرد ، زیرا او بیش از همه در گیر و دار محیط موفقیت و کامیابی خود را می جست ، نه آسایش و عزت جماعات را .

در اینصورت ایراد آن نکته هم از طرف روحانیت خیلی نامتوجه بود . روحانیت اسلام نه تنها از ایفای این وظیفه بزرگ خویش خودداری نمود ، نه تنها این خدمت نمایان و شایسته را بشریعت اسلام نکرد ، نه تنها در قبال آنکه فلسفه بودا بتحریف و تعمیر خود با روح و فکر بودائی نسج می یافت ، تذبذب برهما بتلین و تلون خود قابل گوازش و قبول برهمائی میشد ، خشکی و زندقگی کاتولیک بملاحت و مرمت پرتستان تبدیل میگشت نسبت باسلام ساکت و بی اعتنا ماند ، و نه تنها با ایام و مخالفت مهیب و مؤثر خود با هر نوع اصلاح و اقدام مفید کینه توزی و دشمنی کرد ، بلکه او که لباس روحانیت را برتن و حربه دین را در دست داشت بتدریج در بی مشتمیات نفسانی ، حب بجاه و جلال ، فریفتگی از امور مادی ، عشق مشغومی بماده بهمرسانیده بطرز ننگین و شرم آوری از مقام معنویت نزول کرده ، مفتون و مسحور ماده شد - بر اثر این تغییر و تحول



مکروه ، اوضاع واحوال بخصوصی در عالم اسلام ایجاد نمود .

این معنی که بیشتر باخلاق و افعال مردم بستگی پیدا میکرد ، اخلاق و افعالی بهمه جهت عجیب و حیرت‌انگیز تقریباً برای تمامی کشورهای اسلامی بوجود آورد که تأمل در آنها بدرجات اساسی‌تر و نتایج آن بدرجات مؤثرتر و ناگوارتر از همه کیفیات اسلامی در روحیه و اعمال ملل اسلامی است .

روحانیت برای پیشرفت درجهٔ مادی خود بتعبیر و توجیه بعضی از احکام و خصوصیات اسلام پرداخت . - تعبیر و توجیهی که در همه جا و بطور بسیار نمایانی اغراض و امیال آلودهٔ روحانیت را در برداشت .

چیزی که بمقاصد پست آلوده شود نتیجهٔ و اثر آن پستی و آلودگی است ، حال اعم از اینکه متعلق بهر اصل و مبنای مبرائی باشد .

انعکاس احکام اسلام در ادوار انحطاط آن در احوال امم اسلامی ، انعکاسی که با وضوح و صراحت آشکار دوشادوش آن انحطاط حرکت کرده و جلو میرفته است چیزی است که بیشتر بر اثر توجیه آن احکام باغراض و امیال بوجود آمده است روحانیت که عامل آن توجیه بود ، یا بر اثر نظریات شخصی که در پی فریب ، ماده بوجود می‌آمد از یا بر اثر جهالت و عدم لیاقات خود نخواست و نتوانست آن احکام را بصور عالیتری توجیه نماید . موضوع مسأله ، زواج ، تقدیر ، بعضی از فروعیات . برخی از اصول ، و نظامات که چگونگی آن گذشت ، اینمائی که در اساس انتقاد منتقدین قرار میگیرند ، مسائلی هستند که بیشتر بر اثر توجیهات بد روحانیون انعکاسی نامطلوب در عالم اسلام بخشیده است ، که از این میانه آنچه که بیشتر در اخلاق و احوال جماعات تأثیر نموده آنرا فعلاً مورد توجه قرار داده ، از بقیه برای احتراز از اطناب کلام میگذریم .



مسأله در دین نه برای آن بود که بمسأله در حق و عدالت تعبیر بشود ، و نمیبایست بدینگونه تعبیر بگردد . - در آنجا که از عدالت و حقیقت پائی در میان است ، برای ماده هرگز آن شایستگی نیست که بتواند شرط قضاوت و احقاق حق شناخته بشود . - ظواهر رنگین و نگارین ماده هر قدر هم دلفریب و جاذب باشند مقام آنها خیلی کوچکتر و ناچیزتر از آنست که در قبال معنویت و تقوی بتوانند

بچیزی محسوب شوند . - مقام مبرای روحانیت که نماینده عزت و عظمت روح است اگر چنانچه در معنی خود نزول کند ، مفتون جلا و طراوت ماده بشود ، در حقیقت همه تقوی و شرافت توده را از درجات عالی خود فروکشیده بخاک تیره افکنده است . - آلودگی يك آب از سرچشمه آلودگی همه آن آب است . - کدام جماعت است که بتواند در مقابل آلودگی مقامات بالا ، و بالاتر از همه مقام روحانیت خود را پاکیزه و روشن نگاه ندارد ؟ آیا در میان لجه امواج ماندن و دامن خشک نگهداشتن ممکنست ؟ چرا باید از زخم و درد درون گذشت ، و تنها بصرف شنیدن ناله های مزاحم و جگر خراش يك مجروح از او روی برتافت ؟ این هر دو شایان توجه است .

توده که بویژه اگر جهالتی عمیق نیز همراه داشته باشد ، همچنانکه خصیصه جهالت است خیلی زود و بیش از حد تصور در عمق بدکاری فرو خواهد رفت . - و در جائیکه این راه را يك مقام بالا ، مقام روحانیت پیش پای او گذارده باشد هیچ قدرت و نظاماتی هم نخواهد توانست او را از سپردن آن راه باز ندارد . - همینکه نتیجه آنی و ظاهر مقبول يك امر مورد خوشایندی توده واقع شد ، توده ، این که برای لغزیدن و خطا درك کردن استعدادی نمایان دارد بسهولت و در کمال جزم و رسوخ آنرا پسندیده ، قبول کرده ، در انبوه امواج فریبنده آن غرق و غوطه ور خواهد شد . - در این پذیرفتن و فرو رفتن بعزت و معلول ، ابتدا و انتهای نتیجه و عاقبت هم کاری نداشته بان نخواهد اندیشید . تحقیق در علل و غایت از حوصله و معلومات او خارج است . - هر آن جریان که از بالا سرچشمه گرفت او نیز در مسیر آن حرکت میکند ، یعنی آن جریان قادر خواهد بود که او را در مسیر خود حرکت دهد . -

توده جاهل و مطیع فوق العاده خود را نیازمند روحانی میداند . - توجه بمقامات بالا يك روش عادی ، و از مقام روحانیت يك امر ضروری و واجب برای اوست ، همینکه درك نمود که يك مقام بالا ، مقام روحانیت ، ماده را شرط موفقیت و انجاح مقصود قرار داده است ، بماده توجه کرده بان گرویده است ، این همه جهت برای او کافی است ، از آن تشویق میشود ، از آن تعلیم میگیرد ، آنرا سرمشق و نمونه برای خود قرار می دهد . و قتیکه احساس نمود به پنهان یا آشکارا

بواسطه یا بیواسطه ، بصورت ساده یا مرکب ، بظاهر معقول و مقبول یا بهیئت زور و نفوذ در همه جا ماده یا هیئتی مهیب و اثری عمیق آشکار گردیده ، دست رد بر سینه معنویت زده است ، او نیز از آن عبرت گرفته ، آنرا دستور زندگانی خویش قرار میدهد . - بزعم زندگانی مادی برای آن تعبیرات و توجیهاات قائل میشود . - آهسته آهسته آنرا بسط می دهد ، آنرا نفوذ میدهد ، آنرا در همه شئون و مدارج زندگانی خود وارد میکند .

این تعبیرات و توجیهاات که میتواند پیوسته شاخ و بال گسترده ، در همه شئون و رموز امور اجتماعی توسعه یابد ، مانند سنگی که در آب انداخته شود محیط دوایر متناوب خود را هر دم بزرگ و بزرگتر نموده ، بهر طرف وسعت می یابد ، در همه سطح آب تأثیر نموده آنرا متزلزل مینماید ، آنرا در تأثیر خود بتکان می آورد . - شاخ و بال گسترده های يك امر اخلاقی هم در میان يك قوم و يك جماعت بویژه اگر ناپسند و وقیح باشد مانند همان سنگی که در آب افتاده باشد همه سطح اخلاقی و ملکات روحی آن قوم را تحت تأثیر خویش گرفته ، آنرا در مرض تکان و تزلزل قرار میدهد . اصالتها ، نجابتها ، صفات و مکارم قومی و نژادی را در تأثیر خویش گرفته همه را ضعیف میکند ، همه را از بین میبرد .

شهامت را بدنائت ، نجابت را برذالت ، امـانت را بخیانت ، راستی را بدروغ ، پاکی روح را بتیرگی روح ، پاکیزگی وجدان را بالودگی وجدان ، متانت و عزت را بحقارت و ذلت ، طهارت نفس را بچرکین بودن نفس ، صفای عقیده را بکدر بودن عقیده ، آزاد منشی و بزرگواری را بتملق و چاپلوسی ، بطور کلی همه آن صفات عالی یکه قوم را بصفات زشت تبدیل میدهد .

حتی آنقدر در تأثیر بخشیدن شوم خود غلو میکند که سهولت يك نژاد ممتاز و مبرای تاریخ را هم که در ادوار بسیاری از تاریخ نام او به نیکی و عزت یاد شده است در شامت آثار خود فرو برده و آلوده نموده ، اثر نمایانی از زلفتی از او در انظار دنیا ایجاد میکند .

همه مزایای شریف و خصایای عالی عدالت . وجدان ، قانون ، حق و حقیقت و بالاخره روح شریعت را ریزه خوار خوان ماده می کند . - اینها همه را روحانیت جاهل و مفرض میکند .

ماده را « شرط » و « اما » قرار میدهد . جزیه را به رشوه تعبیر مینماید . مساهله در مذهب را مساهله در امور حق و حقیقت و عدالت توجیه میکند . این را نه ظاهراً میگوید بلکه خود علناً می کند ، بصور گوناگون مرتکب میشود ، غافل از اینکه این عمل او بسرعت ، بوضع تصاعد مانند ، مثل سم مهلکی که وارد بدن شده باشد در همه مدارج و شئون کشور ها و جماعات وارد میشود ، و همه بجا نفوذ خواهد نمود ، همه اکناف عالم اسلام را فرا خواهد گرفت . همه نسل های حال و آینده را فاسد و تباه خواهد کرد . حتی هر نوع ملیت و اخلاق عالی اقوام با نام و نشان را هم در آلودگی خود زوت و بلید خواهد نمود . همه را در غرقاب خود فرو برده ، محو و نابود خواهد کرد ، و در نتیجه يك داغ باطله بر اخلاق عمومی عالم اسلامی خواهد زد و از همه درهم برهمی ها ، نارواییها ، ناجایزها ، زشتی ها من حیث المجموع عالم منحط اسلام و ملل شرقی را در دنیا ایجاد ، که گذشته از بینواییهای سیاسی و مدنی، آنها را بفضیحت و رسوائیهای اخلاقی نیز دچار خواهد نمود .

بلی بدون توجه باین مسائل فقط در شیفتگی بماده و میل و موافقت شخصی خود آنها را مرتکب می شود و این نتیجه را بهار می آورد .

**گوستا و لوبون** یکنفر عالم و نویسنده نامی ، شرق شناس و شرق دوست عمیق است . در طی مسافرتهاى مفصل و مشروحی که در کشور های شرقی نموده ، بر اثر تصادف و دیدن آثار و ابنیه اسلامی اعم از مادی و معنوی بکنوع علاقه و حسن ظن بسیط در امور اسلام و شرق پیدا کرده است . در آثار قلمی او راجع باسلام که مبین فکر و عقیده و تحقیقات او باین شریعت ، و تمدن با شکوه گذشته آنست ، با همه شرح و تفسیری که بجانب داری و شرق دوستی اش هیچیک از مباحث او را ترك نگفته است ، چون بنمایاند هیئت کلی اخلاق و عادات بزرگ اجتماعی ملل شرق و اسلام میرسد چیزی می گوید که ما عین گفته او را نظر به بیفرض بودن و تحقیقات صحیح و اسلام دوستی او ، که همین مطلب باو در جبهه اسلام هیئت مقبولی می بخشد در اینجا نقل میکنیم :

« در تمام این قطعات منحصه شرق فقط يك قوه وجود دارد که همه جا از آن احترام مینمایند . و من در هر نقطه ای اسم آنها را که ورد زبانها است

شنیده‌ام - از سواحل مراکش تاریخستان عرب و از بغاز دار دائل تا صحرای حبش ، در قسطنطنیه زیر گنبد ایاصوفیه ، در بیت المقدس و آنجائی که معبد حضرت سلیمان واقع است ، بلکه تازیر طاقهای تاریک مقبره حضرت مسیح ، در مصر از اهرام گرفته تا خرابه های تب صد در تمام این اماکن و مقامات گوشه‌ای نیست که یکنفر سیاح نام آنرا با سلوب و شیوه های مختلف شنیده باشد . یگوقت بلحن تضرع و دعا و وقت دیگر بزبان تملق و چاپلوسی ، گاهی آهسته ، زمان دیگر بطور نجوی ، یکجا بشکل طلب ، جای دیگر مطالبه ، در یکموقع بزور ، موقع دیگر بصورت انتظار و امید ، غرض باشکال مختلفه اسم آن بر زبانها جاری است . راستی اینست که در این طلسمی بکار برده شده است که از يك مقاله بسیار فصیح و عالی و خطابه برجوش و طولانی هم بیشتر کار صورت میدهد و بوسیله آن در تمام مشرق میتوان حکومت کرد . واقعاً همینقدر کافی است که در یکی نام آن برده شود ، فوراً پیشانی بازو چهره پشاش میشود . واقعاً آن طلسمی است که باید حلال مشکلاتش نامید ، حتی آن مشکلاتی که شخص خلیفه و امیرالمومنین از حل آن عاجز است ، بوسیله این قوه می‌توان باسانی حل نمود . از برکت همین قوه بود که چندی پیش یکی از سرداران اروپا در يك جنگ مملکت فراغنه را که مثل ناپلئون آنرا فتح نموده بود بتصرف خویش درآورد . این منبع سعادت و این کعبه حاجات که اقتدارش بیش از اقتدار خدا و رسول و نام آن در تمام ممالک خلافت عثمانی مورد ستایش میباشد عبارت است از بخشش ا . « یعنی رشوه .

ملاحظه بشود این فعل شنیع نه تنها برای کشور هائی بود که در تحت حکومت عثمانی سر میکردند ، بلکه بشدت وحدت برای همه کشورها و ملل اسلامی بود . - برای افغان بود ، برای عرب بود ، برای ایران بود ، برای تمام عالم اسلام بود . و آنگاه این نکته از خاطر دور نشود که تمامی آن ادوار ، ادوار حکومت و نفوذ روحانیت بر احوال و اخلاق مردم بود .

برای توده هر نوع حکومتی که باشد مظاهر آن در اخلاق و اعمال او تأثیر خواهد نمود . - همچنانکه رهبانیت کاتولیک خرمقدسی ها و مرك بصورت

زندگی را در اروپا ، فلسفه بودا تن آسائی و خمود را در هند بوجود میآورد ، دنیا داری و نفس پرستیهای روحانیون فاسد هم در اسلام صرف نظر از هر مائز ناگوار دیگر ، در صورت اهم رشوه خواری را در عالم اسلام ایجاد کرده و رواج میداد .

آیا کسی میتواند منکر این تابش کریه از مقام روحانیت گذشته بشود ؟ آیا نمونه های فراوانیکه در این قسمت از زندگی روحانیون دردست است میتواند نادیده انگاشته بشود ؟ و این بزرگترین لطمه ایست که از نفوذ و حکومت روحانیت متوجه ملل اسلامی و شرق شد . رخنه ای بود که بر بدنه ساختمان اخلاق عمومی وارد میگشت .- آن ساختمان که بر اثر جهالت خود متزلزل بود و استعدادی برای خرابی داشت بزودی بر روی هم فرو ریخت .- مصالح آن موضعی خراب و وارفته درهم و برهم شد .- همه را در زیر ویرانگی خود گرفت .

در زیر فشار خرابی و پاشیدگی آن همه احساس رنج نمودند ، همه خود را در زحمت و شکنجه دیدند . ولی در آنحال همه بر یکدیگر فشار و زحمت وارد کردند .- هر يك برای دیگری مزاحم شد ، بار و تحمل را بر او بیشتر کرد ، بی آنکه باری از خود او برداشته شود فشار بر او کم نگردد ، بار و فشار بردیگری را زیاد تر مینمود .- راه تنفس را بر او تنگتر میکرد .- همه در خفگی و خفقان افتادند .- همه احساس رنج و مشقت کردند .- همه خود نالیده دیگری را هم می نالیدند . در این وضع خراب ، خراب و درهم روزگار می گذرانیدند ، که بالاخره از آن میانه یکمده ، آنهائیکه اعیان و اشراف نامیده میشدند ، صاحبان مشاغل و مناصب ، بویژه وابستگان بریسمان کشیف و بوسیده دولت که دارای زور و قدرت بیشتر و نمایان تری بودند ، اجساد کوفته ، معیوب و مفلوج خود را بظاهر از زیر ساختمان خراب اخلاق بیرون کشیده ، بر بالای بقایای بنای خراب ، قدری بائین تر از مقام روحانیت جا گرفتند . آنگاه در کمال بی همتی ، رذالت ، وقاحت و فرومایگی ، بر آن انبوه کشیر که در لابلای خاک و خاشاک آن بنای خراب مانده ، در منتتهای تهی دستی و بیچارگی هرگز راهی برای نجات و خلاصی نداشتند فشار خود ، فشار مقام بالاتر از خود ، خیر هر دو همه فشار های خود را بر آن عده وارد نمودند .- بیشتر راه تنفس و نجات را

بر آنها بستند ، از فشارهای ناروا و کوه مانند خود همه استخوانها و جوارح آن  
انبوه بینوا ورنج کش را شکستند ، نکبت و مصیبت او را بیشتر کردند .  
در اینحال آن دیگر توده نبود ، يك طبقه مردم استخوان شکسته ، جوارح  
و اعضاء درهم شده و نیم مرده بود ، که در زیر فشار و تحمیل ساختمان خراب  
اخلاقی خورد و مضمحل میشد .

دورنمای رشوه در دوره اقتدار و حکومت روحانیت گذشته چنین بود .  
همه طبقات که در رو و در زیر يك ساختمان خراب روزگار میگذرانیدند ،  
در بین آنها فقط توده که مسکین تر و بینواتر از هر طبقه بود ، کاملاً در زیر  
حجم همه ، بیش از همه فشار و رنج میدید . — بیداد و بی حقی حق و  
داد او بود .

روحانیت که وارد کننده شکاف و مسبب ویرانی آن ساختمان بود ، بادوست  
خود که اعیانیت ، و با همکار خود که دولت بود بر آن ساختمان خراب و بر احوال  
تباه آن حکومت میکرد ، آنرا اداره مینمود . ولی چه وضع و چه تبعیضی که همه  
خراب و همه آلوده بود . . . . .

امروز بقایای روزگار گذشته ، آنهاییکه در تاریکی مانده و در تاریکی  
فکر میکنند ، در هر کجا و برای هر قومی که باشند ممکنست بحکم وجهه مقبول  
گذشته ، بجانب داری از درهم برهمی هائیکه در ظاهر هرگز چیزی از شکوه  
کم نداشت پاس نعمت بدانند ، شبهه را شایسته بشمارند ، برای « نه » مقبولیت  
و احترامی قائل شده احترام گذشته را فرو نگذارند . ولی با ابرام و با فشاری  
بگوئیم ، فساد گذشته که مشاهده آثار آن هیچگاه بدون زجر واضطراب نیست  
بهیچوجه جای مقبولیتی برای « نه » باقی نگذارده است . — انکار آن جانب گذاری  
حقیقت و شاهکار تمصب است .

تأثر حالت احتضار قربانیهای اخلاقی خیلی بیشتر از آنست که موجب برای  
احترام و جانب داری گذشته بیاید . — بی هیچ نوع مقبول شبهه . مسئول گناه بزرگ  
ابتدال اخلاقی برای هر قومی که باشد همواره مورد لعن و شماتت توده بیگناه خواهد  
بود . تزلزلی که در بنیان خصایب شریف اخلاقی ایجاد نمایند ، بدون کوچک  
شمردن نتیجه آن انعکاس آنرا در روح معذب جماعت باید ملاحظه نمود . — مسبین

و عاملین این شناخت بزرگ ، چه آنهاستیکه از بین رفته و محکوم به فراموشی شده‌اند ، و چه آنهاستیکه در کار بوده و عامل آن‌اند هرگز از تیر دشنام و تحقیر توده مبتلا و محکوم بدور نخواهند بود . تأثیر تابش این فروغ مشنوم را در چهره قصاصی که می‌نالد ، در شکستگی‌های که بد می‌گوید ، کارگری که فحش میدهد ، راه‌گذری که ناسزا می‌گوید ، مالیات دهنده‌ای که فغان میکند ، بیوه زنی که آه میکشد ، بینوایی که کارش عاطل مانده و زوزه میکشد ، دادخواهی که مظالمه برده و سر کوفته بر میگردد ، عدالتی که از ریشه میسوزد ، حقیقتی که از ساقه می‌شکند ، حقی که در زیر پا لگدمال میشود ، ملتیی که رنج میبرد و میبرد ، دولتی که مطعون واقع شده و نحیف میگردد باید ملاحظه نمود .

این ملاحظه شفقت و مهربم بزرگی را لازم دارد .

رشوه برای جماعاتی که معتاد بدان بودند ، که آنرا در کمال اعتماد روزانه در کوچکترین و بزرگترین اعمال خود وارد میدیدند ، بحکم آنکه هر آنچه بعد عادت رسید برای معتاد قضاوت و تشخیص چگونگی آن غیر ممکن است برای آن جماعات نیز درك کیفیت آن غیر ممکن بوده ، کمتر و شاید هرگز نمیتوانستند در آن تأمل کرده ، انعکاس زمینه اخلاقی و خصیصه اجتماعی خود را در جبهه آن به بینند . ولی برای اجنبیان ، برای سیاحان خارجی ، بویژه برای علما و محققین که بکشور آنها وارد شده ، منظورشان تحقیق و تتبع در آثار مدنی و تاریخی ، خصوصیات روحی و ملکات اجتماعی بود ، چیزی بر این قبیل فوق‌العاده توجهشان را جلب نموده بنظر آنها قابل تأمل و ملاحظه می‌آمد .

اینگونه مردم خارجی وقتیکه در آمیزش با سیاحت و تتبع خود در کشوری به چیزی چون رشوه و رواج آن مصادف میشدند ، غیر ممکنست بتوان تصور نمود چه احساساتی راجع بان قوم و اخلاق آنها در ایشان ایجاد می‌گشت .

رشوه که در معنای ساده خود مفهوم « کشنده هر نوع حق و فضیلت » است ، مردم بیگانه وقتیکه بچنین مفهومی برخورد مینمودند فوراً بصراحت بر میزان تأثیر نظامات ، قوانین ، مزایای اخلاقی آنقوم در زندگانیهای آنها پی برده ، میتوانند درك نمود که خارج از رنك و روی ظاهر ، افراد آن کشور در عمق چه نوع منجلاب اخلاقی روزگار میگذرانند و چه بوی گریبی فضای زندگانی عمومی آنها



را فرا گرفته است .

آنگاه این مطلب برای آنها بهمه جهت کافی مینمود که هر نوع حدس و نظر روا و ناروایی را در باره خصوصیات روحی و فطری آنقوم اظهار داشته ، بر روی آن ، خصائص و ملکاتی را حتی منتسب بحیات و نژاد برای آنقوم قائل شوند . و این امری است که فوق العاده ملال خیز است ، چه عموماً اینگونه نظریات و عقاید مبنای قضاوتهای دیگران شده ، بالنتیجه بسهولت ممکن مینمود یکقوم کاملاً برخلاف آنچه مزایا و ملکات شریف جبلی و نژادی که میتوانست دارا باشد در انظار دنیا قومی فرومایه ، بیت ، بد اخلاق ، دزد منش و بی استعداد معرفی شود . - البته این چنین اشتها و معروفیت برای قومی که بویژه دارای نام و نشانی تاریخی ، و اصولاً قومی نجیب و شریف بود فوق العاده ننگین و مضیحت آور بوده است .

برای مثال این نکته را ایراد میکنیم . - ایران گذشته « پارس » وقتی که یک نفر خارجی واروبائی این اسم را می شنید بی درنگ بطور اجمال کاروانهایی مرکب از شتران بسیار که با زنگهای بزرگ آویخته بگردن آهسته در بیابانهای وسیع در حرکت اند بنظر می آورد ، که در عین حال مشتی هم چابک سوار در گردنه ها در کمین گاه ها در کمین آنها نشسته ، بر آنها تاخته ، مشغول زد و خورد و غارت اموال و هستی آنها میباشد .

این بطور کلی خاطرهای بود که از ایران سابق در نظر اروپائی مجسم میگشت . همچنانکه در امروز وقتی اسم اروپا در نزد ما گفته میشود ، فوراً یکمده مردم کینه جو ، خود خواه و مشغوم را در نظر میگیریم که بانواع حیله و نیرنگ مشبث شده ، کوشش میکنند یکدیگر را اغفال و با آلات مهیب قتاله که در هر لحظه زیاد و زیادتر مینمایند با نهایت سبعت و وحشیگری بجان همدیگر افتاده ، حیات و هستی خود را بیاد بیداد خونریزی و ویرانگی بدهند .

بر همین پایه است نظریات و عقایدی که یکمده زیاد مانند گوستا و لوبون راجع بشرق و احوال ملل شرقی اظهار داشته و میدارند ، که ملاحظه شد این مرد دانشمند و شرق شناس نامی تاچه اندازه با حیرت و کراهت از آن خصیصه اخلاقی و اجتماعی عثمانی یاد کرده و آنرا بر روی کاغذ آورده است . مسلماً همین امر زمینه ایجاد ساختمان خصوصیات روحی و اخلاقی آن جماعت در او گردیده است ، چنانکه